پژوهش‌های اجتماعی دربارهٔ ایران-۳

داریوش مبارکی

قشربندی اجتماعی در بلوچستان

از دورهٔ قاجاریه تا پس از انقلاب ۱۳۵۷

زیر نظر و با مقدمهٔ

حسن محدثی گیلوایی

نشرنی

فهرست مطالب

مقدمه ۱۳
ضرورت مرکززدایی از جامعه‌شناسی ۱۳
نیمرخ عمودی بلوچستان: سرزمینی حاشیه‌ای و ستم‌دیده ۱۴
تحول از قشربندی سنتی به قشربندی مدرن ۱۵
پیامدهای تفاضلیِ نوسازی ۱۶
بلوچستانِ حاشیه‌ای و پدیدهٔ سفره‌گستری و مدیون‌سازی ۱۷
پیشگفتار ۱۹

۱. کلیات ۲۳
۱-۱ طرح مسئله ۲۴
۱-۲ روش پژوهش ۲۸
۱-۳ دشواری‌های پژوهش ۳۲
۱-۴ پیشینهٔ پژوهش ۳۳

۲. مبانی نظری ۴۳
۲-۱ چارچوب نظری ۴۳

۳. بررسی اجتماعی ـ تاریخی بلوچستان ۵۵
۳-۱ باستان‌شناسی حوزهٔ پژوهش ۵۵
۳-۲ معنای واژهٔ بلوچ ۵۶
۳-۳ خاستگاه و منشأ قوم بلوچ ۵۹

۳-۳-۱ نظریهٔ عرب بودن ۶۰
۳-۳-۲ نظریهٔ آریایی بودن ۶۱
۳-۴ چشم‌انداز تاریخی حیات بلوچ‌ها ۶۲
۳-۵ مکران در ادوار مختلف ۶۸
۳-۵-۱ شهرهای مکران و وضعیت اقتصادی و آبادانی ۷۰
۳-۵-۲ ساکنان مکران پیش از ورود بلوچ‌ها ۷۰

۴. قشربندی بلوچستان در دورهٔ قاجار ۷۳
۴-۱ اوضاع سیاسی ۷۳
۴-۲ اوضاع اقتصادی و معیشت ۷۴
۴-۳ اوضاع اجتماعی ۷۶
۴-۴ جمعیت ۷۷
۴-۵ قشربندی ۷۷
۴-۵-۱ ریشه‌یابی نظام زاتی (شکل‌گیری قشربندی بلوچستان و عوامل قوام‌بخش آن) ۷۷
۴-۵-۲ تعریف زات ۸۲
۴-۵-۳ نظام شبه‌کاستی ۸۳
۴-۵-۴ تفاوت در قشربندی اجتماعی ۸۵
۴-۶ بازنمایی قشربندی در ادبیات بلوچی: زات‌باوری در ادبیات بلوچستان ۹۴
۴-۶-۱ بررسی زات‌باوری در حماسه‌های بلوچی ۹۴
۴-۶-۲ زات‌باوری در ضرب‌المثل‌های بلوچی ۹۶
۴-۷ قشربندی بلوچستان شمالی ۱۰۳
۴-۷-۱ الگوی کوچ‌نشینی-دامداری ۱۰۳
۴-۷-۲ نظام اجتماعی ۱۰۷
۴-۷-۳ نظام سیاسی و خویشاوندی ۱۰۸
۴-۷-۴ نظام مالکیت و وضعیت اقتصادی ۱۱۰
۴-۷-۵ قشربندی اجتماعی در مدل کوچ‌نشینی-دامداری ۱۱۱
۴-۷-۶ الگوی یکجانشینی-کشاورزی ۱۱۳
۴-۷-۷ قشربندی اجتماعی در الگوی یکجانشینی - کشاورزی ۱۱۵
۴-۷-۸ جوامع کشاورز ۱۱۷
۴-۸ قشربندی بلوچستان مرکزی و جنوبی ۱۲۰

۴-۸-۱ قشربندی الگوی الف ۱۲۰
۴-۸-۲ قشربندی الگوی ب ۱۳۶
۴-۸-۳ قشربندی الگوی پ ۱۴۶
۴-۹ قشربندی در بلوچستان ساحلی ۱۵۲
۴-۹-۱ آشنایی مختصر با بلوچستان ساحلی ۱۵۲
۴-۹-۲ معیشت در خط ساحلی ۱۵۴
۴-۹-۳ فرم قشربندی ۱۵۵
۴-۹-۴ درآمد حاکُم ۱۵۹
۴-۱۰ نتیجه‌گیری ۱۶۱

۵. قشربندی بلوچستان در دورهٔ پهلوی ۱۶۵
۵-۱ وضعیت سیاسی در بلوچستان و روی کار آمدن رضا شاه ۱۶۷
۵-۲ اقدامات رضا شاه برای استقرار دولت مدرن در بلوچستان ۱۷۰
۵-۲-۱ خلع سلاح ۱۷۰
۵-۲-۲ تخته‌قاپو کردن عشایر ۱۷۳
۵-۲-۳ استقرار ادارات ۱۷۴
۵-۲-۴ آموزش ۱۷۵
۵-۲-۵ اختصاص شناسنامه به افراد ۱۷۶
۵-۲-۶ استخدام در امنیه ۱۷۷
۵-۲-۷ خدمت سربازی ۱۷۸
۵-۲-۸ لغو فروش برده ۱۷۸
۵-۲-۹ رواج پدیدهٔ قاچاق ۱۷۹
۵-۳ روی کار آمدن محمدرضا شاه ۱۸۴
۵-۳-۱ حاکُم و سردار ۱۸۵
۵-۳-۲ خلع سلاح ۱۸۶
۵-۳-۳ منع گرفتن عُشریه ۱۸۸
۵-۳-۴ پایان دادن به آخرین حکومت محلی در بلوچستان ۱۹۰
۵-۴ بررسی وضعیت حاکُم و سردارها در دورهٔ محمدرضا شاه ۱۹۲
۵-۴-۱ دورهٔ روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پایان جریان داد شاه ۱۹۲
۵-۴-۲ پایان ماجرای داد شاه تا وقوع انقلاب ۱۹۳

۵-۵ ظهور گروه تحصیل‌کردهٔ دانشگاهی ۱۹۴
۵-۵-۱ دانشسرای مقدماتی عشایری زاهدان ۱۹۵
۵-۵-۲ طرح اعزام دانشجوی بومی به تهران (طرح هویدا) ۱۹۶
۵-۵-۳ طرح فرح ۱۹۶
۵-۵-۴ تلاش تحصیل‌کردگان برای تأثیرگزاری در معادلات منطقه‌ای در دورهٔ محمدرضا شاه ۱۹۸
۵-۶ ظهور تحصیل‌کردگان مدارس دینی ۱۹۹
۵-۷ اقدامات عمرانی و اقتصادی محمدرضا شاه در بلوچستان ۲۰۴
۵-۷-۱ اصلاحات ارضی در بلوچستان ۲۰۶
۵-۸ نتیجه‌گیری ۲۱۶

۶. وضعیت دین در بلوچستان معاصر ۲۲۱
۶-۱ دین غیررسمی ۲۲۴
۶-۲ دین رسمی ۲۲۸
۶-۲-۱ جنبش وهابی‌گری ۲۲۹
۶-۲-۲ شکل‌گیری جنبش دیوبندیه در هندوستان و پاکستان ۲۲۹
۶-۲-۳ دیوبندیه در بلوچستان ایران ۲۳۵
۶-۳ نتیجه‌گیری ۲۳۶

۷. قشربندی بلوچستان در دوران پس از انقلاب ۲۳۹
۷-۱ تصویر انقلاب در بلوچستان ۲۴۰
۷-۱-۱ حاکُم‌ها و سردارها ۲۴۲
۷-۱-۲ سیاست طرد ۲۴۳
۷-۱-۳ سیاست جذب ۲۵۲
۷-۱-۴ تحصیل‌کرده‌های مدارس دینی ۲۵۶
۷-۱-۵ تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی ۲۶۱
۷-۱-۶ صاحبان ثروت در بلوچستان ۲۶۴
۷-۲ فرم قشربندی ۲۷۴

۸. نتیجه‌گیری ۲۷۷
ادعای نخست: دوران قاجار دوران ثبات بود که تغییری در فرم قشربندی رخ نداد ۲۷۸
ادعای دوم: دوران پهلوی دورهٔ اصلاحات در نظام قشربندی است که به رغم تغییرات

قابل‌توجه تغییرات بنیادی در قشربندی رخ نداد ۲۸۰
ادعای سوم: دوران انقلاب و پس از آن، دورهٔ تغییرات اساسی در قشربندی بود که به دگرگونی در فرم قشربندی انجامید ۲۸۴

منابع ۲۸۹

پیوست‌ها ۳۰۵

مقدمه

ضرورت مرکززدایی از جامعه‌شناسی

یکی از مشکلات جامعه‌شناسی در ایران دگرسالاری و مرکزمداری است؛ درواقع جامعه‌شناسان چندان از تهران بیرون نرفته و عمدهٔ تحلیل‌هایشان یا ذیل مسائل ملی می‌گنجد یا به مسائل تهران مربوط است و به نظر می‌رسد آن‌ها معمولاً دربارهٔ مناطق مختلف ایران سخن چندانی برای گفتن ندارند و از ارائهٔ تحلیل جامعه‌شناختی دربارهٔ مسائل مناطق دیگر کشور ناتوانند. یکی از جامعه‌شناسان ایرانی که برای ارائهٔ یک سخنرانی به زاهدان سفر کرده بود می‌گفت: «در فرودگاه زاهدان تصمیم گرفتم در باب موضوعی نظری بحث کنم، زیرا چیز چندانی در باب این شهر یا این استان برای عرضه نداشتم!» این اعتراف صادقانه به‌خوبی ویژگی مرکزگرا بودن جامعه‌شناسی در ایران را نمایان می‌سازد و این‌که جامعه‌شناس مرکزنشین معمولاً سخنی در باب مناطق پیرامونی ندارد.

این خلأ جدّی را می‌توان از طریق هدایت تحقیقات به سوی مسائل استانی فراهم کرد و، از طریق تولید داده‌های معتبر، مواد خامی را برای تحلیل‌های جامعه‌شناختی فراهم آورد. طبیعتاً یک جامعه‌شناس معیّن نمی‌تواند در باب همهٔ مسائل کشور مطالعه و تحقیق کند. پیشنهادی که برای حل این مشکل دارم، و سعی کرده‌ام در حد توانم عملی‌اش کنم، سیاست **موضوع‌گزینی بومی** است؛ بدین معنا که در گروه‌های جامعه‌شناسیِ دانشگاه‌های هر استان نوعی تبعیض مثبت برای انتخاب موضوعات بومی اِعمال شود و دانشجویان مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری جامعه‌شناسی به انتخاب موضوعات بومی تشویق شوند. افزون بر این، دانشجویانی را که از شهرهای دیگر در دانشگاه‌های تهران تحصیل می‌کنند نیز به تحقیق در باب موضوعات استانی

تشویق کنیم؛ یعنی به آن‌ها پیشنهاد دهیم موضوع پایان‌نامه‌ها یا مقالات خود را از مسائل و پدیده‌های استان خودشان برگزینند. با این کار، پس از چند سال، تعداد قابل‌توجهی تحقیق دانشگاهی دربارهٔ موضوعات مختلف هر یک از استان‌های کشور خواهیم داشت و به واسطهٔ آن‌ها می‌توانیم دربارهٔ پدیده‌ها و مسائل هر استان تحلیل جامعه‌شناختی معتبری ارائه کنیم. به عنوان محقق جامعه‌شناسی وظیفهٔ خود می‌دانیم که در جهت رفع دو ویژگیِ نامطلوبِ دگرسالاری و مرکزمداری بکوشیم.

نیمرخ عمودی بلوچستان: سرزمینی حاشیه‌ای و ستم‌دیده

نائل شدن به درکی از کلیت جامعه در جامعه‌شناسی آرمانی بلندپروازانه است. جامعه‌شناس هرگز نمی‌تواند به نحو تجربی کلیت را به چنگ آورد و این امکان نسبتاً تنها از طریق مطالعات تاریخی-تطبیقی بین جوامع فراهم می‌شود که البته چنین تجربه‌ای نیز در مطالعات تاریخی تجربه‌ای غیرمستقیم و از طریق مقایسه با جوامع دیگر محقق می‌شود. انتخاب برخی مضامین و موضوعات این امکان را به ما می‌دهد که بُرشی عمودی در این کلیت مفروض (جامعه) ایجاد کنیم. در مطالعات با بُرش افقی، گروه‌ها و سنخ‌های اجتماعی مختلف و سازمان‌های اجتماعی از منظر ویژگی‌ها و خصوصیات و بهره‌مندی‌ها به شکلی جداگانه مطالعه می‌شوند. درنتیجه نسبت آن‌ها از نظر نوع روابط و اعمال قدرت، و سلسله‌مراتب مورد اعتنا نیست. مثلاً در پژوهشی جامعه‌شناختی، می‌توان جمعیت شهری و روستایی یا سازمان‌های اجتماعی را مطالعه کرد، بدون این‌که پرسشی از نسبت آن‌ها و کیفیت روابط و تضادها و درگیری‌ها و مبادلات و منافعشان در کلیت جامعه مطرح کرد. چنین مطالعه‌ای از رهگذر ایجاد بُرش افقی در جامعه به انجام می‌رسد، اما وقتی که از نسبت میان آن‌ها و کیفیت روابط قدرت و کشمکش‌ها و منافع پرسش می‌کنیم، ناچاریم آن را در کلیتی واحد لحاظ کنیم. روشن است که چنین مطالعه‌ای درکی قوی‌تر از کلیت به دست می‌دهد.

علاوه بر این، وقتی که از نسبت میان بخش‌های مختلف جامعه پرسش می‌کنیم، لاجرم به طور ضمنی از تاریخ روابط و نحوهٔ شکل‌گیری‌شان و مبادلات نیز می‌پرسیم. بنابراین مطالعهٔ جامعه‌شناختی سویه‌ای تاریخی و درزمانی می‌یابد. از این رو درک ما از کلیت جامعه در زمینه‌ای تاریخی قرار می‌گیرد و لذا مطالعهٔ ما دربردارندهٔ مطالعهٔ برخی روندها و فرایندهای اجتماعی نیز خواهد بود. اگر چنین مطالعاتی بتواند سویه‌های آفاقی (ابژکتیو) و انفسیِ (سوبژکتیو) واقعیت اجتماعی را نیز لحاظ کند، محقق در درک همه‌جانبه‌تر از کلیت جامعه کامیاب‌تر خواهد بود.

گزینش موضوع قشربندی اجتماعی در بلوچستان و تحولات آن در ایران معاصر بر مبنای

چنین منطقی بود. چنین موضوعی به ما امکان می‌داد که به لحاظ پژوهشی بُرشی عمودی در این اجتماع ایجاد کنیم و، از رهگذر مطالعهٔ قشربندی اجتماعی و تحولات آن در ایران معاصر، بسیاری از پدیده‌های اجتماعی بلوچستان را بشناسیم. چنین مطالعه‌ای به یاری‌مان می‌آید تا عمق و منطق تحولات اجتماع بلوچستان را بهتر دریابیم.

تحول از قشربندی سنتی به قشربندی مدرن

از دستاوردهای این مطالعه این بود که نشان داد چگونه روند نوسازی در ایران معاصر سبب تحول تدریجی از نظام قشربندی سنتیِ مبتنی بر انتساب (نظام زاتی[1] و روابط قبیله‌ای) به نظام قشربندی شبه‌مدرن (نیمه‌انتسابی و نیمه‌اکتسابی) و مدرن مبتنی بر اکتساب (قشربندی مبتنی بر درآمد و شغل و تحصیلات) تغییر یافت و اجتماعات بلوچستانی از حالت بسته به حالت باز درآمد و امکان تحرک اجتماعی در آن بیشتر شد. در عصر پهلوی اول، نوسازی در بلوچستان آمرانه صورت گرفت. هم در حکومت پهلوی اول و هم در حکومت پهلوی دوم، فرایند نوسازی برای تحقق خویش بر اقشار بالاتر در نظام قشربندی تکیه کرد و لذا نوسازی تحولی بنیادی در نظام قشربندی ایجاد نکرد، اما درحقیقت همین برنامه‌های نوسازی رفته‌رفته زمینهٔ اجتماعی را برای ایجاد تحول بنیادی‌تر در نظام قشربندی فراهم ساخت و با انقلاب ۱۳۵۷ به عنوان پدیده‌ای مدرن، این تحول بنیادی رخ داد. درواقع مطالعهٔ ما نشان می‌دهد که نسبت وثیقی بین انقلاب و فرایند نوسازی وجود داشته و انقلاب در بستری شکل گرفته است که نوسازی آن را فراهم کرده و، از سوی دیگر، وقوع انقلاب نیز به تداوم نوسازی مدد رسانده است.

نوسازی در عصر پهلوی نسبتی بین انتساب و انتصاب برقرار کرده است: کسانی که از موقعیت انتسابی فراتری برخوردار بوده‌اند به موقعیت‌های اداری و سیاسی و نظامی منصوب شده‌اند و آگاهانه یا ناآگاهانه به منزلهٔ کارگزاران نوسازی در بلوچستان عمل کرده و طرح‌های عمرانی متعدد در عصر پهلوی به‌تدریج فرایندهای نوسازی را عمق بخشیده و اقشار جدیدی را در منطقه پدید آورده و در درازمدت شرایط را برای تحول نظام قشربندی فراهم ساخته‌اند. شاید بتوان گفت بخشی از این روند گریزناپذیر بوده و برای تحقق نوسازی در بلوچستان استفاده از افراد ذی‌نفوذ در

۱. نظام طایفه‌ای. برخی زات را معادل قبیله و برخی به معنای قشر می‌دانند. زات در بلوچستان در هر دو معنا به کار می‌رود. از بُعد تقدم زمانی، به نظر می‌رسد در ابتدا زات به معنای قبیله بوده است و به‌مرور در معنای قشر نیز به کار رفته است. این واژه به دو شکل نوشته می‌شود: «ذات» و «زات». ما از صورت دوم یعنی زات استفاده می‌کنیم، چرا که «ذات» بیشتر در برابر عَرَض به کار می‌رود و به معنای اصل و جوهر است، حال آن‌که زات به‌معنای پایگاه اجتماعیِ فرد هنگام تولد و برساخته‌ای اجتماعی است. در نظام زاتی، زاده شدن در یک خانواده و موقعیت آن خانواده آیندهٔ فرد را مشخص می‌کرد.

اجتماع سنتی لازمهٔ کار بوده است. با این حال، نمی‌توان تمامی تغییراتی را که در قالب برنامه‌های نوسازی صورت گرفته است تأیید کرد و امکانات بدیل موجود در جامعه را نادیده گرفت.

پیامدهای تفاضلیِ نوسازی

دستاورد جالب دیگرِ این مطالعه فهم این نکتهٔ ذی‌قیمت است که نوسازی در ساحت‌های مختلف الزاماً به نتایج و پیامدهای همسو با اهداف نوسازی و مقاصد کارگزاران نوسازی نمی‌انجامد. پیامدهای نوسازی الزاماً در جهت نوسازی نیست. تغییرات ناشی از اجرای برنامه‌های نوسازی می‌توانند پیامدهای ناخواستهٔ ضدنوسازی داشته باشند. این تحقیق نشان می‌دهد که در بلوچستان انتخابات سیاسی به جای این‌که به دموکراتیک شدن و عام‌گرایی ختم شود، سبب رشد قبیله‌گرایی و طایفه‌گرایی شده و پیوندهای خاص‌گرایانه را تقویت کرده و «رأی‌دهی طایفه‌ای» را پدید آورده است. انسجام طایفه‌ای که از قِبل چنین پدیدهٔ مدرنی شکل گرفته مانعِ شکل‌گیری نهادهای سیاسیِ کارآمدتر و دربرگیرندهٔ بخش‌های مختلف و متکثر جامعه شده است.

این تحقیق همچنین نشان داده است که شکل‌گیری پدیدهٔ قاچاق مواد مخدر و سوخت و دیگر کالاها از نتایج نوسازی در بلوچستان است. نوسازی آمرانه امکانات اقتصادی مکمل نظیر غارت و برده‌فروشی را حذف کرده، اما مکمل اقتصادیِ جایگزین ارائه نکرده است. این فقدان مکمل اقتصادیِ جایگزین به بهره‌مندی از امکانات منطقه‌ای برای قاچاق منتهی شده است و بدین ترتیب، رفته‌رفته قاچاق به عنوان مهم‌ترین مکمل اقتصادیِ مردم منطقه عمل کرده است. به عبارت دیگر، آن‌ها راهی برای تأمین اقتصادی خویش جست‌وجو کرده و آن را نسل‌به‌نسل دنبال کرده‌اند. لذا باز هم باید تأکید کنیم که برنامه‌های نوسازی الزاماً و برای همهٔ اقشار به وضع اجتماعی‌ـاقتصادی مطلوب‌تر ختم نمی‌شود.

علاوه بر این، برنامه‌های نوسازی در عصر پهلوی، به جای ایجاد تغییر بنیادی در نظام سلسله‌مراتبی جامعه، سبب برخی اصلاحات در آن شد، به نحوی که به رغم کاستن از قدرت فرادستان، همچنان همین قشر در مناسبات سیاسی حضور داشت و برنامه‌های نوسازی با توسل به این نیروها کم‌وبیش پیش رفت. انقلاب بزرگ اجتماعی‌ـسیاسی ۱۳۵۷، از رهگذر تضعیف منابع مشروعیت‌بخش نظام کهن قشربندی، فرصت ارتقا و تحرک اجتماعی برای نیروهای سطوح پایین‌تر نظام قشربندی کهن را فراهم کرد و نیروهای حافظ وضع موجود و وابسته به رژیم پیشین را به حاشیه راند و موقعیت فرادستشان را به خطر انداخت. با این حال، حتی انقلاب اجتماعی نیز نمی‌تواند ریشه‌های درونی و انفسی (سوبژکتیو) قشربندی اجتماعی را به‌سرعت از بین ببرد

و امکان بازسازی مجدد نظام قشربندی کهن نسبتاً باقی می‌ماند. شایان ذکر است که انقلاب اجتماعی هم پدیده‌ای مدرن است و هم پیامدهایی مدرن برجای می‌گذارد و می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین پیامدهای اجتماعی انقلاب ۱۳۵۷ تضعیف نظام قشربندیِ انتسابی و فراهم کردن شرایط برای شکل‌گیری نظام قشربندی اکتسابی بود.

بلوچستانِ حاشیه‌ای و پدیدهٔ سفره‌گستری و مدیون‌سازی

بعد از انقلاب نیز بلوچستان سرزمینی حاشیه‌ای باقی ماند. وضعیت کنونی بلوچستان نمایانگر این است که تمام ادعاهایی که پس از این واقعه در باب مرکززدایی و توسعهٔ متوازن و پایدار مطرح شد در حد شعار باقی مانده و عملیاتی نشده است. لذا مردم منطقه هنوز دچار انواع محرومیت‌هایند. پس از چهار دهه از گذشت انقلاب، هنوز نام بلوچ و بلوچستان از مجرای موضوعاتی چون تروریسم و قاچاق، بی‌آبی، و فقر در اخبار کشور به میان می‌آید و همهٔ این‌ها از توسعه‌نیافتگی و محرومیت چندجانبهٔ مردم بلوچ حکایت دارد.

تاریخ بلوچستان در ایران معاصر تاریخ مردمان ستم‌کشیده‌ای است که بارها در معرض قتل و غارت و ستمگری قرار گرفته‌اند، ستمی که از درون خودِ نظام سلسله‌مراتبی برمی‌خاسته و با دست‌اندازی‌ها و تجاوزهای نیروهای بیرون از این نظام به اوج می‌رسیده است. اکنون نیز صاحبان ثروت از فقر بخش قابل‌توجهی از جمعیت این منطقه بهره می‌برند و از آنان در جهت مقاصد خویش استفاده می‌کنند. آنان با سفره‌گستری در انواع موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی به حمایت از برخی نیروهای اجتماعی برمی‌خیزند و از رهگذر مدیون ساختن این نیروها موقعیت اقتصادی-اجتماعی و سیاسی خود را ارتقا می‌بخشند و، بدین ترتیب، به اَشکال جدید نابرابری در بلوچستان دامن می‌زنند. مقامات دینی و سیاسی و کنشگران سیاسی-اجتماعی، به دلیل نیازی که به سفره‌مندی دارند، به این صاحبان ثروت روی می‌آورند و نوعی روابط مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز اجتماعی بین این نیروها پدید می‌آید که در نتیجهٔ آن منافع آنان تأمین می‌گردد و نفوذشان در منطقه تقویت می‌شود و در مقابل، نیروهایی اجتماعی که خواهان تحول در نظام اجتماعی و حذف شرایط نابرابر اجتماعی-سیاسی و اقتصادی‌اند باز هم در حاشیهٔ جامعه باقی می‌مانند. متأسفانه سنخ تحصیل‌کردگان دانشگاهی در بلوچستان از جمله سنخ‌هایی اجتماعی است که از عصر پهلوی تا کنون هنوز نتوانسته است به رشد چشمگیری نائل شود و در بهبود شرایط اقتصادی-اجتماعی منطقه نقشی مؤثر ایفا کند و مشارکت چشمگیری در حیات اجتماعی آن داشته باشد.

اما در این‌جا لازم است نکاتی در باب این اثر بگویم. من و دوستم، آقای مبارکی، کار مشترکمان را از بهمن ۱۳۹۴ آغاز کردیم. اشتیاق و علاقهٔ وی مشوق و دلگرم‌کننده بود. او خود خان‌زاده‌ای ورافتاده بود؛ نوهٔ عیسی‌خان مبارکی، و این ورافتادگی را که در اثر انقلاب ۱۳۵۷ رخ داده بود دیده و زیسته بود. نه‌تنها کینه‌ای به دل نداشت، بلکه از آن فرهنگ و نظام اجتماعی نابرابر بسیار دور شده بود و نگاهی برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه داشت و دارد. این خصوصیاتْ شخصیت او را دوست‌داشتنی‌تر و کار با او را لذت‌بخش‌تر، و البته کنجکاوی مرا بیشتر می‌کرد. مبارکی قلم نسبتاً خوبی داشت و تحقیق را کم‌وبیش می‌شناخت. لذا کار با او برای من چندان دشوار نبود، بلکه بیشتر از این همکاری لذت می‌بردم. پیگیریِ مبارکی مانع می‌شد که مطالعهٔ کارش را خیلی عقب بیندازم. به‌تدریج قسمت‌به‌قسمتِ کار زاده شد و هر چه پیش‌تر رفتیم، افق کار روشن‌تر گشت و قسمت‌های ناشناخته در چشم‌انداز ذهن ما آشکار، و به کار افزوده شد. بارها کار او را خواندم و حک و اصلاح کردم. چیزهای بسیاری بدان افزودم و از آن کاستم؛ مثل همهٔ موارد مشابه. بسیار خوشحالم که در این کار نیز سهیم هستم. کاش میسر می‌بود که برای همهٔ مناطق کشور چنین پژوهشی انجام گیرد، ولی این در ایران آرزویی دور و دراز است. به رغم این، اگر کار ما در نظر اهل دانش و تخصص نمرهٔ قبولی بگیرد (که لازم است منتظر داوری جامعهٔ علمی بمانیم)، می‌تواند الگویی برای کارهایی مشابه دربارهٔ مناطق دیگر کشورمان باشد. با این کار، اکنون می‌توانم ادعا کنم چیزهایی دربارهٔ بلوچستان می‌دانم که قطعاً از دست خالیِ جامعه‌شناس مرکزگرا خیلی بهتر است.

باری، سرانجام در شهریور ۱۳۹۷ آخرین موارد اصلاحی را از دوست عزیزم آقای مبارکی طلب کردم. در بازنویسیِ انتهایی، کار تفاوت‌های بسیاری کرد و کیفیت مطلوب‌تری یافت. در طول این مدت، از حمایت‌های دوست و همکار عزیزم دکتر سعید معدنی برخوردار بودم که در این‌جا از ایشان بسیار تشکر می‌کنم.

بسیار خوشحالم که مبارکی مرا با خود به سفری طولانی در تاریخ و سرزمین بلوچستان برد و با کار او دنیای متفاوتی را دیدم. اکنون امیدوارم در آفاق نیز به بلوچستان بروم و آن‌جا را ببینم و با مردمانش از نزدیک آشنا شوم. شاید انتشار این کتاب بهانه‌ای برای تحقق این آرزو باشد. داریوش مبارکی حالا محققی صاحب‌قلم است. امیدوارم از قلم او آثار متعددی تراوش کند و بلوچستان و مردمانش همچنان نشانگاه اندیشه و احساس او و موضوع مهم نوشته‌های او باشند.

حسن محدثی گیلوایی

اردیبهشت ۱۳۹۸

پیشگفتار

از کودکی فقط همین را به خاطر دارم که همواره در رفت‌وآمد میان شهر و روستا بودیم. پدرْ نمایندهٔ پدربزرگم ــ عیسی‌خان ــ بود که اوایل دههٔ شصت به امریکا رفته و رسیدگی به امور روستا را به پدرم سپرده بود. تقریباً چهار تا پنج سال پیش از انقلاب نیز پدرم نمایندهٔ پدربزرگ در رتق‌وفتق امور روستا بود و پدر بزرگ در تهران و در دربار اشتغال داشت. رابطه‌اش با اسدالله عَلَم بسیار صمیمی بود و از این طریق نقشی مهم در مناسبات سیاسی بلوچستان، پس از مطرح شدن اسدالله عَلَم، ایفا کرد.

پدربزرگ و تعدادی از مردم اِسپَکه روستای عیسی‌آباد را سال ۱۳۲۲ آباد کردند. پدربزرگ پس از آبادانیِ روستا سهم افرادی را که در آبادانی آن‌جا با او کار کرده بودند و در آب و مِلک روستا شریک بودند با زمینی در اِسپَکه معاوضه کرد و بدین شکل تنها مالک روستا شد. روستای عیسی‌آباد از بُعد مالکیت (مالکیت فقط یک نفر) و سطح زیر کشت زبانزد بود. عیسی‌آباد و پدر تقریباً هم‌سن بودند. پدربزرگ از این تاریخ به بعد غالباً درگیر مناسبات سیاسی بود، و چندین مقام مختلف سیاسی داشت و رسیدگی به امور روستا را غالباً بر عهدهٔ فرزندان یا دامادها می‌گذاشت و نهایتاً این مسئولیت به پدر من محول شد.

روستای عیسی‌آباد شاید آخرین نماد یک ساختار مدیریت سیاسی بود که هر لحظه زوال خویش را به چشم می‌دید، اما او همواره می‌کوشید آن را حفظ کند و تا پایان عمر خود (۲۷ دی ۱۳۹۵) نیز همین کار را کرد. درواقع روستای عیسی‌آباد به جای این‌که درآمد اقتصادیِ سرشاری برای خانواده داشته باشد، نماد ساختاری سنتی بود که درآمد حاصل از آن صرف حفظ این ساختار می‌شد. پدر هنوز هم کدخدای روستا را تعیین می‌کرد. برای انجام کارهای خانه و دیگر

امورِ او افرادی در کنارش بودند. تا حدود ده پانزده سال پیش به یاد دارم که هیچ کدام از روستاییان برای رفع منازعات خود پایشان به پاسگاه باز نشده بود و مردم روستای عیسی‌آباد از این حیث زبانزد بودند. پس از آن به‌مرور برای رفع برخی درگیری‌ها به پاسگاه می‌رفتند، اما از آن‌جا که ترس از قانون و بوروکراسی اداری، زندانی و جریمه‌های آن برای بسیاری کابوس بود، ترجیح می‌دادند منازعات را از طریق پدر رفع کنند.

تعیین مولوی[۱] روستا نیز بر عهدهٔ پدر بود و درآمد او از زمینی کشاورزی که به او اختصاص داده شده بود تأمین می‌شد. هر چند شب یک بار، مولوی، مردم روستا و کدخدا برای اعلام وفاداری یا حل مشکلات به پدر مراجعه می‌کردند. از آن‌جا که پدرم از یک سو نمایندهٔ پدربزرگم بود و از سوی دیگر داماد اسلام‌خان مبارکی (بزرگ منطقهٔ چانف و آهوران و ریش‌سفید طایفهٔ مبارکی)، بیشترِ مردم او را بزرگ طایفه می‌دانستند.

روزی که پدر برای رسیدگی به مسائل طایفه‌ای و برقراری صلح بین اهالی از مسیر جادهٔ بمپور می‌گذشت، دچار حادثهٔ رانندگی شد و از ناحیهٔ کمر آسیب شدیدی دید. پس از آن، از لحاظ جسمانی دیگر آدم سابق نبود، ولی گوشه‌نشین نشد و امور روستا را بر عهده داشت و برای صلح و سازش‌های منطقه‌ای حاضر بود. از آن‌جا که بیشترِ اوقات در کنار پدر بودم، در بطن بسیاری از جریانات نیز قرار داشتم؛ در چنین اوضاعی رشد کردم و بزرگ شدم. در فضایی مملو از افتخارات و فخرفروشی‌های زاتی و طایفه‌ای که من به واسطهٔ حضور در جلسات مختلف آن‌ها را فرا گرفته بودم.

در جلسات طایفه‌ای و خانوادگی، همواره تاریخ به دو دورهٔ شکوه (گذشته) و افول (حال) تقسیم می‌شد. دوران شکوه به دوران قوام نظام قشربندی زاتی اشاره داشت که خوانین یکه‌تاز میدان قدرت در بلوچستان بودند و دوران افول به دورهٔ در هم شکسته شدن ساختار نظام زاتی و از دست دادن منابع اقتصادی و قدرت سیاسی گفته می‌شد. بحث‌های طایفه‌ای و خانوادگی غالباً بر محوریت دوران شکوه قرار داشتند و بازماندگان همواره در تمنای بازگشت به آن دوران بودند. در این فضا، بازگشت به ساختار پیشین یا دوران شکوه به دغدغهٔ مهم من تبدیل شد. بنابراین با برخی دیگر از جوانان خاندان کوشیدیم ایدهٔ بازگشت به دوران شکوه را عملیاتی کنیم. از چند سازوکار برای بازگشت استفاده کردیم: با برگزاری جلسات با ریش‌سفیدان و جوانان کوشیدیم، ضمن توصیف وضع موجود، وضع مطلوب را از طریق بازگشت به ارزش‌ها ترسیم کنیم؛ کوشیدیم با

۱. به کسی که تحصیلات عالی را در زمینهٔ آموزشِ اسلامی گذرانده باشد اطلاق می‌شود. این دوره معمولاً حدود هشت سال طول می‌کشد. به دانش‌آموختگانی که این دوره را با موفقیت به پایان می‌رسانند مولوی می‌گویند.

راه‌اندازی انجمن جوانان و ثبت آن از امکانات دولتی موجود برای اهداف طایفه‌ای سود ببریم. علاوه بر این، فعالیت در فضای مجازی و ثبت افتخارات طایفه‌ای از دیگر برنامه‌ها بود که من این نقش را به‌تنهایی بر عهده گرفتم. از دوران دبیرستان ــ که فعالیت خویش را آغاز کردم ــ تا سال‌های نخست دانشجویی در دانشگاه علوم پزشکی زاهدان، رویکردم طایفه‌محور بود.

پس از دورهٔ مذکور، در پی فعالیت در فضای مجازی (وبلاگ‌نویسی) و آشنایی‌ام با دیدگاه‌های انتقادی به طایفه‌محوری، فضا برای تغییر نگرشم فراهم شد و این امر سرآغازی بود برای تحصیل در رشتهٔ جامعه‌شناسی. کم‌کم توانستم از فضای محدود و محبوس زاتی و طایفه‌ای بیرون آیم و به جای نگاه‌ها، تعلق‌ها و علقه‌های زاتی و طایفه‌ای و طرفداری از آن‌ها به نقدشان بپردازم. به‌مرور علقه‌های طایفه‌ای و زاتی برایم رنگ باخت و از آن پس توانستم با دید انسانی‌تری به دیگران نظر کنم. آن زمان دیگر زات برای من وسیلهٔ فخرفروشی نبود، بلکه از نظرم عاملی بود برای ایجاد فاصله‌های اجتماعی از بُعد ذهنی که نمود آن را می‌توانستم بعینه در جامعه ببینم. در همین فضا بود که با بسیاری از افراد دربارهٔ زات و نظرگاهشان بحث می‌کردم. بسیاری از آن‌ها برای توجیه دیدگاه خویش به داستان برگزیدن پیامبر از قبیلهٔ قریش اشاره می‌کردند و این‌گونه نتیجه می‌گرفتند که اگر زات و اصل‌ونسب مهم نبود، خداوند پیامبر را از میان قریشیان برنمی‌گزید. آن‌ها تلویحاً به مشروعیت‌بخشی نگاه‌های خویش از سوی خدا اشاره می‌کردند. این افراد توجه نمی‌کردند که انتخاب پیامبر ناشی از تعلق او به قریش نبود، بلکه به شایستگی‌های او ربط داشت. مدافعان و حامیان دیدگاه زات‌مدارِیْ زات را پدیده‌ای ذاتی می‌دانند، حال آن‌که زات در بلوچستان برساخته‌ای اجتماعی است.

در این کتاب در پی ریشه‌یابی قشربندی اجتماعی در بلوچستان و بررسی تغییر و تحولات آن هستیم. ورود دولت مدرن و وقوع انقلاب ۱۳۵۷ از جمله رویدادهای سیاسی مهم در تاریخ معاصر ایران هستند که هر کدام تأثیری ملموس و قابل‌توجه بر قشربندی اجتماعیِ بلوچستان گذاشته‌اند.

کتاب مشتمل بر هشت فصل است. فصل اول به کلیات بحث یعنی به طرح مسئله، گفتار دربارهٔ روش و پیشینهٔ پژوهش اختصاص دارد. در فصل دوم به مبانی نظری پژوهش پرداخته‌ایم. در این فصل، دربارهٔ دیدگاه‌های جامعه‌شناسان کلاسیک و مدرن دربارهٔ قشربندی اجتماعی بحث کرده و درنهایت مدعای نظری خویش را مطرح کرده‌ایم. فصل سوم به بررسی اجتماعی‌ـتاریخی بلوچستان اختصاص دارد و دربارهٔ بلوچ و بلوچستان بحث‌هایی انجام شده است تا خواننده، پیش از ورود به بحث اصلی، شناختی از منطقهٔ موردپژوهش داشته باشد. فصل چهارم دربارهٔ

قشربندی بلوچستان در دورهٔ قاجار است. پیش از آغاز بحث دربارهٔ دورهٔ قاجار، نظام قشربندی در بلوچستان را ریشه‌یابی کرده و دربارهٔ حضور و نمود باورهای ناظر به زات در حماسه‌ها و ضرب‌المثل‌ها بحث کرده‌ایم. فصل پنجم به قشربندی بلوچستان در دورهٔ پهلوی اشاره دارد. در این فصل، به اقدامات دولت مدرن در بلوچستان پرداخته و درنهایت دربارهٔ تأثیر اقدامات دولت مدرن بر قشربندی بلوچستان سخن گفته‌ایم. فصل ششم به وضعیت دین در بلوچستان اختصاص دارد. از آن‌جا که دین در بلوچستانِ پس از ورود دولت مدرن، متأثر از اوضاع منطقه‌ای، دچار تغییرات بنیادی و ایدئولوژیک می‌شود، کوشیده‌ایم به‌اختصار دربارهٔ این تغییرات بحث کنیم و صرفاً تغییرات قشربندی در این گروه منزلتی را بررسی کنیم. فصل هفتم به قشربندی بلوچستان پس از انقلاب ۱۳۵۷ اختصاص دارد. در این فصل، سیاست‌های دولت انقلابی و تأثیر این سیاست‌ها را بر قشربندی بلوچستان بررسی کرده‌ایم. فصل نهایی به نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

این کتاب حاصل حدود هشت سال درگیری ذهنی نگارنده و چهار سال پژوهش مستمر در باب قشربندی بلوچستان است. امیدوارم این موضوع فتح بابی برای پژوهش‌های دیگر باشد و کارهای بیشتری در حوزهٔ جامعه‌شناسی بلوچستان صورت گیرد. در این کتاب، در بسیاری از موارد، به جای تحلیل‌های کلی و غیرزمینه‌مند کوشیده‌ایم سخنان و مدعای خویش را با مصادیق مطرح کنیم.

در این‌جا بر خود لازم می‌دانم از استاد گرامی‌ام دکتر حسن محدثی که مشوق و همراه من در نوشتن این اثر بود تشکر کنم. بدون شک، اگر همراهی و تشویق وی نبود، این اثر زاده نمی‌شد. از دکتر ایوب حسین‌بُر، که بخش‌هایی از کتاب را خواند و دربارهٔ قشربندی دورهٔ قاجار نکات مفیدی را به من گوشزد کرد، صمیمانه سپاسگزارم. همچنین از دکتر عبدالودود سپاهی، که بخش مربوط به چشم‌انداز تاریخی حیات بلوچ‌ها را خواند و اطلاعات مفیدی در اختیارم قرار داد، قدردانی می‌کنم.

از مصاحبه‌شوندگان عزیز و همچنین از همهٔ عزیزانی که در فرایند مصاحبه در کنارم بودند نیز تشکر می‌کنم. در طول نوشتن این کتاب، عزیزانِ بسیاری به من یاری رسانده‌اند، که در پانوشت‌ها از آن‌ها سپاسگزاری کرده‌ام. با وجود این، ممکن است نام برخی از قلم افتاده باشد، این را نشانهٔ قدرنشناسی‌ام ندانید. از همهٔ عزیزانی که به هر نحو مرا یاری رسانده‌اند قدردانی می‌کنم.

۱
کلیات

قشربندی و نابرابری اجتماعی از دیرباز در جوامع بشری وجود داشته، با این تفاوت که کمّیت و کیفیت آن در جوامع و در زمان‌های مختلف متفاوت بوده است. قشربندی و نابرابری اجتماعی موضوعی است که توجه بسیاری از جامعه‌شناسان کلاسیک و مدرن را به خود جلب کرده است. در ایران نیز دربارهٔ قشربندی و نابرابری اجتماعی مطالعات و پژوهش‌هایی انجام شده است. در میان مطالعاتِ جامعه‌شناسیِ قشربندی در ایران، سهم مناطق حاشیه‌ای و پیرامونی بسیار اندک بوده و از این حیث کمتر به این مناطق پرداخته‌اند. بلوچستان مصداقی از مدعای ماست که تاکنون موضوع قشربندیِ آن به‌دقت بررسی و واکاوی نشده است.

پژوهش حاضر دربارهٔ «قشربندی اجتماعی در بلوچستان ایران» از سه بُعد اهمیت دارد: نخست این‌که قشربندی اجتماعی در طول تاریخ مورد توجه نظریه‌پردازان اجتماعی به طور عام و جامعه‌شناسان به طور خاص بوده است. اگر چه افلاطونِ فیلسوف، در جامعه‌نگریِ خود بحث طبقه‌بندی اجتماعی را مشروعیت می‌بخشد و یا دیویس و مور، در مقام جامعه‌شناس، قشربندی را برای جامعه مفید و دارای کارکرد می‌دانند، بیشترِ این اندیشمندان همواره در پی ارائهٔ راهکار برای برون‌رفت جوامع از نابرابری طبقاتی و قشربندی اجتماعی بوده‌اند. دوم، این پژوهش ما را با نظام شبه‌کاستی قشربندی اجتماعی در بلوچستانِ ایران آشنا می‌کند و پیامدهای رویدادهایی چون ورود دولت مدرن و در ادامه وقوع انقلاب ۱۳۵۷ را بررسی می‌کند که بنیان‌های این نظام را ابتدا به لرزه درآورد و

نهایتاً باعث فروپاشی آن از حیث عینی شد. سوم، این پژوهش سرآغازی است که جامعه‌شناسان به همهٔ اجتماعات ایرانی توجه نشان دهند و آن‌ها را مطالعه کنند؛ به این معنا که آسیب‌شناسی مسائل اجتماعی در کشور نباید به پایتخت و شهرهای بزرگ محدود شود و به مشکلات مناطق حاشیه‌ای ایران، که اتفاقاً مشکلات و آسیب‌های اجتماعی عدیده‌ای دارند، پرداخته شود. با این رویکرد، رسالت جامعه‌شناسی، که همانا شناخت جهان اجتماعی است، به همهٔ کشور معطوف می‌شود.

۱-۱ طرح مسئله

از کودکی، در مقام نوهٔ خان مهم منطقه، با سلسله‌مراتب اجتماعی آشنا شده و با آن زیسته‌ام. اینک که دانشجوی جامعه‌شناسی هستم، دریافته‌ام که جوامع بشری از دیرباز محل نابرابری طبقاتی بوده‌اند. تقسیم جوامع بشری به برده و برده‌دار، زمین‌دار و دهقان، بورژوا (سرمایه‌دار) و پرولتاریا (کارگر) و انواع مختلف طبقه‌بندی مصداق این مدعایند. اگر چه این نابرابری‌ها همواره دوام داشته‌اند، این پرسش در اذهان مطرح می‌شود که چه عامل یا عواملی موجب برتری و تفوق افرادی بر افراد دیگر می‌شوند. برای توصیف این نابرابری‌ها، متفکران اجتماعی و جامعه‌شناسان از وجود قشربندی اجتماعی سخن می‌گویند. «نظام قشربندیْ افراد را با توجه به امتیازاتشان رتبه‌بندی می‌کند و آنان را در آن طبقهٔ اجتماعی، که با این امتیازات متناسب است، جای می‌دهد. امتیازات اجتماعی را فرهنگ و جامعه تعیین می‌کند.» (کوئن، ۱۳۹۳، ص ۲۹۷) در جوامع سنتی «نابرابری‌ها و قشربندی اجتماعی عمدتاً پیامد نابرابری‌های ذاتی به شمار می‌آمد و امری طبیعی یا تقدیر الهی محسوب می‌شد». (نایبی و عبداللهیان، ۱۳۸۱، ص ۲۰۶) برای نمونه، ارسطو در کتاب **سیاست** «برده‌داری را امری طبیعی و مشروع می‌داند: مردم پُرخِرد باید کسانی را که خِردی اندک دارند به بردگی گیرند». (بارنز و بِکر، ۱۳۵۸، ص ۲۳۵) آنتونی گیدِنز در بحث نابرابری و قشربندی اجتماعی معتقد است: «چهار نظام قشربندی می‌توان تشخیص داد که عبارتند از بردگی، کاستی، رسته‌ای و طبقاتی.» (گیدنز، ۱۳۸۹، ص ۲۳۸)

در میان جامعه‌شناسان کلاسیک که به بحث قشربندی و نابرابری اجتماعی پرداخته‌اند، می‌توان به امیل دورکیم، کارل مارکس و ماکس وبر اشاره کرد. دورکیم نابرابری را ناشی از تقسیم کار نابهنجار می‌داند. مارکس در بحث خود دربارهٔ نابرابری از طبقه

سخن می‌گوید و آن را ناشی از روابط مختلف افراد با وسایل تولید می‌داند. مارکس از طبقات مختلفی یاد می‌کند، اما غالباً از دو طبقهٔ بورژوا و پرولتاریا سخن می‌گوید. وبر از دیگر نظریه‌پردازان کلاسیک است که علاوه بر طبقه به منزلت و حزب اشاره می‌کند. (در چارچوب نظری به‌تفصیل دربارهٔ دیدگاه هر کدام از جامعه‌شناسان نامبرده بحث خواهیم کرد.)

در میان جامعه‌شناسان معاصر که به بحث قشربندی و نابرابری پرداخته‌اند می‌توان به تالکوت پارسونز[1] اشاره کرد.

> پارسونز قشربندی را به عنوان رده‌بندی واحدها بر حسب معیارهای نظام ارزش‌های مشترک در یک نظام اجتماعی می‌داند. لذا هر نظام قشربندی، تعبیری از ارزش‌های اصلی جامعه است که به نوبهٔ خود سلسله‌مراتبی از موقعیت‌ها، پاداش‌ها، افراد و هر چیز دیگر را بر اساس پایه‌های ارزشیابی خاص خود ایجاد می‌کند. قشربندی نتیجهٔ فوری اجتناب‌ناپذیر کنش اجتماعی است. نیروهای اجتماعی آفریننده و حامی مناسبات اجتماعی متشکل هستند و، به طرزی اجتناب‌ناپذیر، موجد قشربندی هستند. بنابراین قشربندیْ شکل اجتناب‌ناپذیر وجود اجتماعی است. (ربانی و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۲۷۲)

علاوه بر پارسونز، در میان کارکردگرایان،

> دیویس و مور وجود جهان‌شمول و عام قشربندی اجتماعی در جوامع پیچیده را ناشی از کارکرد ضروری قشربندی اجتماعی در نظام اجتماعی برای برانگیختن افراد و قرار گرفتن آن‌ها در جایگاه‌های اجتماعی می‌دانند، زیرا بقای هر جامعه‌ای مستلزم انجام وظایفی است که در قالب جایگاه‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند. آن‌ها نشان می‌دهند که جامعه به صورت یک مکانیسم کارکردی باید به طریقی اعضایش را در جایگاه‌های اجتماعی توزیع کند و آن‌ها را ترغیب کند تا وظایف این جایگاه‌ها را انجام دهند. (نایبی و عبداللهیان، ۱۳۸۱، ص ۲۰۷)

در بررسی اوضاع حاکم بر جامعهٔ بلوچستان، می‌توان به‌نوعی روحِ کاستی را در آن مشاهده کرد. کوئن در تعریف کاست می‌گوید:

1. Talcott Parsons

کاست به یک نظام خشک قشربندی اجتماعی اطلاق می‌شود که اعضای آن نمی‌توانند آزادانه از یک کاست به کاست دیگر انتقال یابند. نظام طبقاتی در مقایسه با نظام کاستی این تفاوت را دارد که نظام طبقاتی باز است، زیرا در این نظام، حکومت، مذهب یا فرهنگْ تحرک از یک طبقه به طبقهٔ دیگر را محدود نکرده است. در نظام طبقاتی، تحرک صعودی، از طریق تلاش بیشتر، به طور اتفاقی یا با ازدواج با عضو طبقات بالا امکان‌پذیر است. (کوئن، ۱۳۹۳، ص ۳۵۳)

به عبارت دیگر «در جامعه‌های باز و بسته شخص می‌تواند تا اندازه‌ای از حیث پایگاه‌های اجتماعی و حتی پایگاه طبقه‌ای پایین و بالا رود، ولی در جامعهٔ کاستی تقریباً هیچ گونه تغییر پایگاه امکان پذیر نیست». (آگ‌برن و نیم‌کوف، ۱۳۵۳، ص ۲۱۶) جرالد .دی. برمن که پژوهش‌هایی در مورد نظام کاستی در هند و مقایسهٔ آن با نظام‌های طبقاتی دیگر داشته است در تعریف خود از کاست معتقد است:

حضور نظام کاست در جامعه‌ای اتفاق می‌افتد که مرکب است از گروه‌های متصف به صفات و خصوصیات مادرزاد، که بر اساس سلسله‌مراتب مرتبه‌بندی شده‌اند و از نظر فرهنگی متمایز هستند. سلسله‌مراتب، ایجاباً، متفاوت بودن ارزیابی، پاداش‌ها و حَشر و نَشر افراد را به دنبال دارد. (نقل‌شده در ورسلی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۵۳)

آلن بیرو در تعریف نظام قشربندی از نوع کاست می‌نویسد:

کاست عبارت است از گروه اجتماعی بسته‌ای که شکل ازدواج در آن به صورت درون‌همسری است و افراد وابسته به کاست دارای مشاغل، اعتقادات و همچنین آداب، مناسک و سنن خاص و ویژه‌ای هستند. در این نظام هیچ کس نمی‌تواند از کاستی به کاست دیگر راه یابد. انسان‌ها در یک کاست متولد می‌شوند و تا پایان حیات خود در آن کاست باقی می‌مانند، بدون تغییر یا تحرک کاستی. (بیرو، ۱۳۶۶، ص ۴۳)

همچنین ژان شوالیه و آلن گربران دربارهٔ کاست می‌نویسند:

کاست یک سازمان اجتماعی از نوع آریایی است که دارای وظایف خاصی است. کاست همان قدر به اعمال و شعائر مذهبی مربوط می‌شود که به اعمال اجتماعی و فردی، زیرا درهم‌تافتگی و پیچیدگی یک فرڈ ریزنگارهٔ یک اجتماع است. کاست در نظام روحانی با آداب باطنی یا ذهنی مرتبط است؛ در مقام شاهانه یا آداب و اعمال حکومتی با عدالت‌پروری و قدرت‌مداری؛ در موارد اقتصادی، تجاری و کشاورزی با اعمال

تولیدی و مبادلاتی و در کارهای پست، با نازل‌ترین اعمال رابطه دارد. پس کاست شامل مقامات روحانی، قدرت‌های موقت حکومتی، تولید ثروت و چرخش سرمایه و بالأخره کارهای پست می‌شود. این وظایف ضروری‌اند و دربرگیرندهٔ اعمالی هستند که کاملاً در زندگی اجتماعی و فردی قابل تشخیصند. (نقل‌شده در سعیدی مدنی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۶)

در واکاوی قشربندی اجتماعی در ایران قبل از اسلام و مشخصاً قشربندی عهد ساسانی،

برخی نظام قشربندی عصر ساسانی را در ردیف برده‌داری و پاره‌ای دیگر در ردیف نظام طبقه‌ای و حتی فئودالیته دانسته‌اند. با توجه به ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر قشربندی عصر ساسانی مانند اهتمام به پاکی خون و نژاد، ممانعت از جابه‌جایی مردم از پایگاه‌های خود و نبود تحرک اجتماعی، ازدواج‌های درون‌گروهی در میان اقشار بالا به‌خصوص ازدواج با محارم، عضویت ارثی خانوادگی و حتی مشاغل، نظام قشربندی عهد ساسانی شباهت به نظام کاستی داشت، هر چند کاملاً مطابق با آن نبود. (ساسان‌پور و مفتخری، ۱۳۹۰، ص ۸۱)

سعیدی مدنی در مقاله‌ای تحت عنوان «نظام طبقاتی در ریگ‌ودا و اوستا» اشاره می‌کند که در اقوام هندواروپایی و مشخصاً هندوایرانی نوعی تثلیث طبقاتی به چشم می‌خورد که در کتب **اوستا** و **ریگ‌ودا** مشاهده می‌شود. این نوع تثلیث زمانی که وارد جغرافیای ایرانی و هندی شدند رنگ و سیاقی متفاوت و مختص به خود را گرفته‌اند. (سعیدی مدنی، ۱۳۸۹، ص ۸۷) مشخص است که نظام قشربندی در هند در گذر زمان شکلی پیچیده‌تر و بسته‌تر از شکل ایرانی یافت. نظام قشربندی در ایران قبل از اسلام و مشخصاً در عهد ساسانی شکلی شبه‌کاستی به خود گرفت.

دولت ساسانی بر خلاف اشکانیان که پایهٔ عشیرتی و ایلاتی داشتند، دارای ساخت غیرایلی و شهری، بوروکراتیک و طبقاتی بودند. در دورهٔ ساسانی است که محدودیت‌های طبقاتی، قانونی و کاملاً رسمی می‌گردد، در وصیتنامهٔ پایه‌گذار این سلسله یعنی اردشیر بابکان تأکید شده است که مقام و موقعیت طبقات را ثابت و پابرجا نگاه دارید. «بترسید از سری که دم گشته و یا از دمی که سرگشته.» (انصاری، ۱۳۷۸، ص ۷۰-۷۱)

دربارهٔ نظام قشربندیِ اجتماعی در بلوچستان می‌توان گفت که نظام موردنظر اندکی پیچیده‌تر از نظام قشربندی ایرانی و ساده‌تر از قشربندی اجتماعی هندی است. برایان

اسپونر[1]، جین فیر بستور[2]، کارل سالزمن[3]، محمد بُرقعی، کمال‌الدین غُراب و محمدسعید جانب‌اللهی پژوهش‌هایی در این باره انجام داده‌اند. در این میان، غراب تحلیلی پیرامون ضدتوسعه بودن این نظام قشربندی دارد. او معتقد است:

> خصوصیات و شرایطی که کاست‌های طبقاتی در جامعهٔ بلوچی پدید آورده ناهمگونی بارزی را در کلیهٔ زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، حقوق اجتماعی و روابط درون‌گروهی بلوچ روستاها و عشایر موجب شده است. به دیگر سخن، نمی‌توان همان تصوری را که از دیگر ایلات و عشایر ایران، حتی در بسته‌ترین نوع آن چون روستاییان منطقهٔ زیلایی و بویر احمد داریم، بر روستاها و عشایر بلوچ تعمیم دهیم. (غُراب، ۱۳۶۴، ص ۵۰)

در این پژوهش برآنیم که به نظام قشربندی اجتماعی در بلوچستان بپردازیم و با رجوع به تاریخ نشان دهیم کدام دسته از عوامل به تغییر در سلسله‌مراتب قدرت در بلوچستان انجامیده و نظام قشربندی فعلی بلوچستان را شکل داده‌اند و مهم‌ترین ویژگی‌ها و مؤلفه‌های نظام قشربندی کنونی در بلوچستان کدامند.

۱-۲ روش پژوهش

برای کسب اطلاعات موردنیاز از دو روش اسنادی و مصاحبه با مطلعان اصلی و مهم بهره برده‌ایم:

الف) روش اسنادی: از آن‌جا که دسترسی به اطلاعات موردنیاز دربارهٔ زمینهٔ موردپژوهش مشکل است و موضوع مربوط به گذشته است، از این روش یعنی مراجعه به کتاب‌ها و مقالات فارسی، انگلیسی، بلوچی و اردو بهره برده‌ایم و از مقالات و روزنامه‌های مرتبط با موضوع پژوهش، که در سازمان برنامه و بودجهٔ استان زاهدان موجود بودند، استفاده کرده‌ایم. همچنین از اسناد موجود در سازمان اسناد و کتابخانه‌های ملی بهره برده‌ایم و نیز برای دسترسی به آمار موردنیاز، از آمار مرکز آمار ایران کمک گرفته‌ایم.

ب) مصاحبه با مطلعان اصلی و مهم یا نخبگان که

حالتی ویژه از مصاحبه است که بر دسته‌ای خاص از مصاحبه‌شوندگان متمرکز می‌شود.

1. Brian Spooner
2. Jane Fair Bestor
3. Carl Salzman

> فرض بر این است که نخبگان از قدرت اعمال نفوذ بیشتری برخوردارند، بافراستند و در سازمان یا جامعه از آگاهی‌هایی بیشتر برخوردارند و بر اساس تخصص‌هایی که در زمینه‌های ذی‌ربط تحقیق دارند، مورد مصاحبه قرار می‌گیرند. (مارشال و راس‌من، ۱۳۷۷، ص ۱۱۶)

در این روش، پس از تعیین محورهای بحث و با در نظر گرفتن سه دورهٔ مورد مطالعه، پرسش‌ها تدوین و تنظیم شد. پرسش‌های هر دوره را جداگانه تنظیم کردیم. مصاحبه‌شوندگان از طیف‌های مختلفی بودند. برخی از آن‌ها نویسندگان و صاحب‌نظران دربارهٔ موضوع قشربندی و مسائل مرتبط با آن بودند. برخی از آن‌ها جامعه‌شناس و استاد دانشگاه و برخی‌شان کارشناسان محلی بودند که برای پاسخ‌دهی به برخی از پرسش‌ها دربارهٔ قشربندی در مناطق مختلف یا منطقهٔ زیستهٔ خودشان با آن‌ها مصاحبه کردیم. برخی‌شان در زمینهٔ ادبیات بلوچستان صاحب‌نظر بودند. عده‌ای‌شان افرادی بودند که تجربهٔ زیسته در مناطق مختلف با قشربندی‌های متفاوت داشتند یا، به واسطهٔ تعلق زاتی، از تجربیات زیسته‌شان از زات خود می‌گفتند. مصاحبه با این مطلعان به سه صورت انجام گرفت: مصاحبهٔ حضوری، مصاحبهٔ تلفنی، و مصاحبهٔ ایمیلی یعنی ارسال پرسش‌ها و دریافت پاسخ‌ها از طریق ایمیل. با این حال، بیشترِ مصاحبه‌ها حضوری انجام شد. در موارد معدودی مصاحبهٔ تلفنی انجام دادیم و از مصاحبهٔ ایمیلی برای مطلعان خارج از کشور استفاده کردیم. بر خلاف انتظار، پاسخ‌دهی به پرسش‌های مصاحبه در میان مطلعان خارج از کشور انگشت‌شمار بود. احتمال دادیم، به علت زیاد بودن پرسش‌ها، آن‌ها وقت پاسخ‌دهی نداشته‌اند. به همین دلیل، بنا به پیشنهاد یکی از صاحب‌نظران، پرسش‌های هر دوره را جداگانه تنظیم کردیم و برای افراد، با توجه به اطلاعات آن‌ها از هر دوره فرستادیم. اما باز هم استقبالی صورت نگرفت و به‌جز تعدادی معدود، پاسخی از دیگر افراد نگرفتیم. از ابتدای فرایند مصاحبه تا پایان آن، تعدادی از پرسش‌ها تغییر کرد، به این صورت که در ابتدا تصور می‌شد برخی پرسش‌ها مهمند، ولی پس از آغاز مصاحبه، به این نتیجه رسیدیم که آن پرسش‌ها در ادامهٔ روند مصاحبه ضرورتی ندارند. درنتیجه حذفشان کردیم.

علاوه بر این، طی مصاحبه و پیاده کردن آن‌ها، پرسش‌های جدیدی مطرح شد که

این پرسش‌ها را از دیگر مصاحبه‌شوندگان پرسیدیم. در روند مصاحبه، با توجه به گسترده بودن جغرافیای منطقه و تفاوت در قشربندی، سه منطقه و سه فرم قشربندی را شناسایی کردیم: (۱) قشربندی سرحد[۱] که شامل زاهدان و خاش و میرجاوه است؛ (۲) قشربندی شهرستان‌های ایرانشهر، سراوان، سیب‌وسوران، مهرستان، دَلگان، فَنوج، نیکشهر، قصرقند و سرباز و (۳) قشربندی در شهرستان چابهار و کنارک (خط ساحلی). با توجه به این‌که دربارهٔ فرم قشربندی در منطقهٔ اخیر مطالعه‌ای صورت نگرفته بود، به این منطقه زمان بیشتری اختصاص دادیم. زمان اختصاص‌داده‌شده به مصاحبه‌ها بستگی به اطلاعات مصاحبه‌شونده‌ها و نوع مصاحبه داشت. در مصاحبه‌های حضوری، کمترین مصاحبه حدود نیم ساعت و بیشترین مصاحبه حدود شانزده ساعت طول کشید که در پنج شب متوالی صورت گرفت. برخی مصاحبه‌ها در دو جلسه انجام شد که البته میانگین زمانیِ آن‌ها حدود سه ساعت بود. کمترین زمان مصاحبه‌های تلفنی در حدود ده دقیقه و بیشترین زمان حدود نود دقیقه طول کشید. طی انجام پژوهش، مصاحبهٔ تکمیلی هم داشتیم، یعنی مصاحبه‌ای که در فرایند پژوهش، در صورت نیاز به روشن شدن یک موضوع یا موضوع‌های مختلف، از مصاحبه‌شوندگانِ پیشین نیز پرسش‌هایی کردیم. در همین زمان، با افراد جدیدی نیز مصاحبه ترتیب دادیم.

فهرست افراد مصاحبه‌شونده و برخی توضیحات دربارهٔ آن‌ها[۲]

ردیف	نام و نام‌خانوادگی	موقعیت اجتماعی ـ فرهنگی	نوع مصاحبه
۱	بختیار آزادی	کارشناس محلی	حضوری
۲	تاج‌بخش آذرپیرا	کارشناس محلی	حضوری
۳	داوود اَمانی	کارشناس محلی	حضوری
۴	واحدبخش بادپا	نویسنده	حضوری
۵	چنگیز بارکزایی	کارشناس محلی	حضوری

۱. دربارهٔ وجه تسمیهٔ سرحد دو دیدگاه وجود دارد. یکم، از آن‌جا که سرحد آخر خاک سیستان و ابتدای خاک بلوچستان است چنین نامی برای آن برگزیده‌اند (وزیری، ۱۳۸۶، ص ۲۳)؛ دوم، چون سرحد منطقه‌ای سردسیر بوده است و مناطق دیگر بلوچستان آب‌وهوای گرم‌تری از سرحد داشته‌اند به این نام معروف شده است. (وزیری، ۱۳۸۶، ص ۲۳؛ فرمانفرما، ۱۳۸۰، ص ۷۰)

۲. از هیچ کدام از القاب انتسابی و اکتسابی برای مصاحبه‌شوندگان استفاده نشده است.

ردیف	نام و نام‌خانوادگی	موقعیت اجتماعی ـ فرهنگی	نوع مصاحبه
۶	قادرداد بِجارزهی	کارشناس محلی	حضوری
۷	مهرداد بُرنایون	کارشناس محلی	حضوری
۸	عبدالسلام بزرگزاده	نویسنده	حضوری
۹	صاحب (احمد) بُلیده	کارشناس محلی	تلفنی
۱۰	آقای بهزادی	کارشناس محلی	تلفنی
۱۱	عزیز پناد	کارشناس محلی	حضوری
۱۲	عبدالغفور جهاندیده	نویسنده و استاد دانشگاه	حضوری
۱۳	محمدعثمان حسین‌بُر	جامعه‌شناس و استاد دانشگاه	حضوری
۱۴	حسن حیدرآبادی	استاد دانشگاه	حضوری
۱۵	رحیم خدادادی	کارشناس محلی	حضوری
۱۶	عبدالغنی دامنی	نویسنده	حضوری
۱۷	بیبَک درزاده	کارشناس محلی	حضوری
۱۸	ذوالفقار دینارزهی	کارشناس محلی	حضوری
۱۹	منصور روحی	کارشناس محلی	حضوری
۲۰	آقای رِندَکی	کارشناس محلی	حضوری
۲۱	اکبر رئیسی	نویسنده	حضوری
۲۲	محمدحسین رئیسی	کارشناس محلی	حضوری
۲۳	مولابخش رئیسی	کارشناس محلی	حضوری
۲۴	عبدالودود سپاهی	نویسنده و استاد دانشگاه	حضوری
۲۵	مهیم سردارزاده	کارشناس محلی	حضوری
۲۶	قاسم سیاسر	نویسنده	حضوری
۲۷	عبدالوهاب شهلی‌بُر	جامعه‌شناس	حضوری
۲۸	آقای شهلی‌بُر	کارشناس محلی	تلفنی
۲۹	عظیم شَه‌بخش	نویسنده و استاد دانشگاه	حضوری
۳۰	پرویز شیرانی	کارشناس محلی	ایمیلی
۳۱	چاکر شیرانی	کارشناس محلی	تلفنی
۳۲	حمید طوقی	نویسنده	حضوری
۳۳	عبدالطیف کاروانی	جامعه‌شناس	تلفنی
۳۴	عبدالصمد کتری‌زاده	کارشناس محلی	حضوری

ردیف	نام و نام‌خانوادگی	موقعیت اجتماعی ـ فرهنگی	نوع مصاحبه
۳۵	یاسر کُرد	جامعه‌شناس	حضوری
۳۶	غمشاد کُردی	کارشناس محلی	حضوری
۳۷	محمدمهدی گُرگیج	کارشناس محلی	حضوری
۳۸	احمد مبارکی	کارشناس محلی	حضوری
۳۹	جلال محمدی	کارشناس محلی	حضوری
۴۰	پیرمحمد ملازهی	کارشناس محلی	حضوری
۴۱	ابراهیم میرلاشاری (عبدالکریم بلوچ)	کارشناس محلی	ایمیلی
۴۲	محمدرضا ناصری‌نیا	نویسنده	حضوری
۴۳	نون ب[1]	کارشناس محلی	ایمیلی
۴۴	ب میم	کارشناس محلی	تلفنی
۴۵	طا میم	کارشناس محلی	حضوری
۴۶	میم هوت	کارشناس محلی	تلفنی

۱-۳ دشواری‌های پژوهش

پژوهش ما ذیل عنوان جامعه‌شناسی تاریخی قرار می‌گرفت، ولی دسترسی به اطلاعات دربارهٔ این موضوع بسیار مشکل بود، زیرا از یک سو کتابت در بلوچستان سابقه‌ای طولانی ندارد و، با مرگ مردم هر عصر، اطلاعات بسیاری بدون ثبت و ضبط دفن شده است و از دیگر سو، پژوهش‌ها دربارهٔ قشربندی بسیار محدود بودند. بسیاری از نوشته‌ها حاصل سفرنامه‌هایی بودند که برخی از نویسندگان طی چند روز زندگی در بلوچستان آن‌ها را به رشتهٔ تحریر درآورده بودند. بحث‌های مطرح‌شده در این سفرنامه‌ها در غالب موارد پر از اِشکال و خطا بودند. بنابراین برای کسب اطلاعات علاوه بر کتب، مقالات، اسناد، مجلات و نوشته‌های مکتوب تصمیم گرفتیم با مطلعانِ مهم و نخبه نیز مصاحبه، و این خلأ اطلاعاتی را جبران کنیم. با وجود مصاحبه‌های صورت‌گرفته و همکاری بسیاری از مصاحبه‌شوندگان، مشکلاتی وجود داشت که به برخی از آن‌ها و همچنین دیگر مشکلات در روند پژوهش اشاره می‌کنیم:

۱. برخی از مصاحبه‌شوندگان مایل نبودند نامشان ذکر شود؛ لذا از نام‌های قراردادی برای آن‌ها استفاده کردیم.

(۱) هماهنگی برای انجام مصاحبه با مطلعان غالباً چند روز طول می‌کشید و باعث می‌شد زمان تخمینی در یک منطقه حداقل دو برابر شود؛ (۲) با توجه به این‌که تعدادی از مصاحبه‌شونده‌ها مقام‌های دولتی داشتند، از پاسخ‌دهی به پاره‌ای از پرسش‌ها خودداری می‌کردند یا، هنگام ضبط صدا، از ضبط بعضی از سخنان ممانعت می‌کردند؛ (۳) تعدادی از مطلعان، به رغم تلاش‌های ما، از همکاری‌شان با ما دریغ کردند؛ (۴) تعدادی از مطلعان به علت کهولت سن و ناتوانی جسمی قادر به مصاحبه نبودند؛ (۵) تعدادی از مطلعان به علت بیماری و پاره‌ای از مشکلات به خارج از کشور رفته بودند؛ (۶) برای مصاحبه با تعدادی از مطلعان مجبور بودیم به دیگران متوسل شویم تا از طریق آن‌ها و با سفارش آن‌ها موافقت برای مصاحبه را جلب کنیم؛ (۷) طی مصاحبه و گردآوری اطلاعات از مصاحبه‌شوندگان، اطلاعات افراد دربارهٔ یک موضوع مشخص بسیار متفاوت بود. در چند مورد با چنین مشکلی مواجه شدیم. هنگام بررسی فهمیدیم که، طی درگیری‌های صورت‌گرفته برای کسب قدرت میان گروه‌های مختلف، آن دسته از گروه‌هایی که شکست خورده بودند داستان‌های خود را به نسل‌های بعدی منتقل نکرده‌اند و آن دسته از گروه‌هایی که پیروز شده بودند، با دادن شاخ‌وبرگ به جریان، آن را به نسل‌های بعد منتقل کرده بودند. تلاش هر دو گروه (گروه پیروز و مغلوب) حفظ ابهت نیاکان بود تا بازماندگان در برابر دیگران احساس حقارت نکنند. در جریان پژوهش، چنین مشکلاتی نتیجه‌گیری را با تردید و محدودیت مواجه می‌کرد؛ (۸) در استفاده از اسناد، محدودیت‌هایی وجود داشت از جمله این‌که قانوناً دسترسی به بیش از صد سند برای دانشجویان کارشناسی ارشد امکان‌پذیر نیست. همچنین اسنادی را که در آن‌ها نام شخص یا طایفه‌ای بُرده شده است در اختیار پژوهشگر قرار نمی‌دهند و فقط نکته‌برداری از آن‌ها امکان‌پذیر است.

۱-۴ پیشینهٔ پژوهش

با توجه به گستردگی موضوع، پیشینه را به دو قسمت پژوهش‌های ناظر به قشربندی اجتماعی در بلوچستان و پژوهش‌های ناظر به انقلاب تقسیم می‌کنیم.

۱. پژوهش‌های ناظر به قشربندی بلوچستان: با توجه به مؤلفه‌های عدیده‌ای که ذیل عنوان قشربندی وجود دارد و هر کدام از پژوهشگران به بخشی از بحث قشربندی

پرداخته‌اند، در این قسمت می‌کوشیم، با استخراج مؤلفه‌های مختلف، به صورت مجزا پیشینهٔ پژوهش را واکاوی کنیم:

الف) پژوهش‌هایی که دربارهٔ قشربندی اجتماعی (سلسله‌مراتب) هستند و به شکل مستقیم به آن پرداخته‌اند:

هیوز یکی از نخستین کسانی است که به قشربندی در بلوچستان اشاره کرده است. او از چهار طبقه در بلوچستان نام برده است: طبقهٔ اول مشتمل بر دو طایفهٔ گِچکی و بُلیده‌ای؛ طبقهٔ دوم مشتمل بر نوشیروانی، بیزنجو، میروانی، هوت و رِند؛ طبقهٔ سوم مشتمل بر مُلائی، کودائی، جَدگال، شَهزادَه، کَلمَتی، کِتواری، سَنگوری، سجودی، مهدی‌زئی، لَگوری (نوهانی)، واردیلی، پُڑ، بُند، بِردی، شِهی، کوسَگی، زِشتکانی، لَتی، بُری و رئیس؛ طبقهٔ چهارم مشتمل بر کورواه، مید، لُندی، لُتی، بهاری، دُرزاده و لوری. (Hughes, 1877, pp. 163-164)

مدل ارائه‌شدهٔ هیوز جامع و مانع نیست. جامع نیست از این جهت که تمرکز آن بیشتر بر بلوچستان شرقی (بلوچستان پاکستان) است و کمتر به بلوچستان غربی (بلوچستان ایران) پرداخته شده است. مانع نیست از این جهت که وجه تمایز طبقات مختلف در آن تعیین نشده است.

برایان اسپونر در مقالات متعدد از قشربندی بلوچستانِ ایران سخن گفته است. او در بررسی قشربندی بلوچستان از سه مدل قشربندی سخن گفته است:

یکم. مدل غالب که در بخش وسیعی از بلوچستان مشاهده شده است. او در این مدل از چهار قشر سخن گفته است که عبارتند از:

- حاکُم‌زات که شامل حاکُم و خویشاوندان او بوده است.
- بلوچ که زندگی مبتنی بر شبانی و کوچگری داشته‌اند.
- شهری که یکجانشین بوده‌اند و مقدار معیّنی آب و زمین داشته‌اند.
- غلام که قبلاً اسیر بوده‌اند و به‌مرور در طبقات اجتماعی پایین جای گرفته‌اند و دارایی‌ای از خود نداشته‌اند. (Spooner, 1967, p. 131; 1969, p. 140; 1988; 1992, pp. 102-103)

دوم. مدلی که در میان مردمان حاشیهٔ دریای عمان و مرز پاکستان وجود داشته است. در این منطقه بیشترین جمعیت متعلق به جَدگال‌ها بوده است که در رأس آن‌ها

سردارزهی‌ها بوده‌اند. سردارزهی‌ها حاکُم‌زات بوده‌اند که، به واسطهٔ ازدواج با دیگر حاکُم‌زات‌های اطراف، میان خود و تودهٔ جدگال فاصله انداخته‌اند. بوم‌شناسی این منطقه منحصربه‌فرد و سطح آب‌های زیرزمینی بسیار پایین بوده است. در این منطقه کشاورزی و دامداری به طور یکسان رونق داشته است. (Spooner, 1969, pp. 144-145)

سوم. مدلی که در منطقهٔ جازموریان وجود داشته است. در رأس آن‌ها بامری‌ها (از خانوادهٔ نوابی) بوده‌اند. بامری‌ها در منطقهٔ جازموریان حاکُم‌زات بوده و به بزرگ آن‌ها سردار می‌گفته‌اند. زمانی که بامری‌ها وارد منطقه شده‌اند، در این منطقه قنات وجود نداشته است و بعدها شروع به بازسازی قنوات کرده‌اند. از زمانی که آن‌ها شروع به ساخت قنات و کشاورزی کرده‌اند و افرادی را برای کار کردن در امور کشاورزی گمارده‌اند، به‌مرور طبقه‌بندی در این منطقه شکل گرفته است و فاصلهٔ میان مردم بیشتر شده است. (Ibid., pp. 145-146)

مدل قشربندی اسپونر به تفاوت قشربندی در بلوچستان اشاره دارد. این همان چیزی است که در این پژوهش می‌خواهیم مفصلاً به آن بپردازیم. یکی از ایراداتی که بر کار اسپونر وجود دارد در مدل یکم است. به نظر نگارنده، در مدل مذکور چند مؤلفه با هم خَلط شده‌اند. برای روشن شدن مبحث، به معانی‌ای که از واژهٔ شهر افاده می‌شود اشاره می‌کنم: یکی به معنای مردمی است که یکجانشینند و دیگری به معنای مکانی است که در آن زراعت (از جمله کاشت خرما) انجام می‌شود. (هاشمی، ۲۰۰۰، ص ۵۸۶) بنابراین شهری به مردمی گفته می‌شود که یکجانشین باشند و معیشت آن‌ها مبتنی بر کشاورزی باشد. در شهر زات‌های مختلفی وجود دارد که حاکُم و غلام فقط بخشی از آن هستند. لذا شهری یک کلیت است که در آن چندین زات وجود دارد. بلوچ‌ها نیز همان‌طور که اشاره شد غالباً عشایرند. به عبارت دیگر، شهری و بلوچ به دو نوع معیشت و دو نوع سکونت اشاره دارد: شهری به معیشت مبتنی بر کشاورزی و یکجانشینی و بلوچ غالباً به معیشت مبتنی بر دامداری و کوچ اشاره می‌کند. علاوه بر این، بلوچ (در برخی مناطق) به عنوان یک زات وجود داشته است، در حالی که شهری به معنای زات یا قشر نبوده است. در مدل دوم، اگر چه اسپونر به تفاوت معیشت مدل دوم با مدل اول و سوم اشاره دارد، در مورد قشرهای مختلف در این مدل (مدل دوم) سخنی نگفته است.